

مردم امریکا باید از کسی و از چیزی بترسند!

• سیاست هراساندن و ترساندن مردم امریکا از سوی سیاستمداران نشان همچنان ادامه دارد و بنا بر تلقین و تزریق این سیاست، آبادانی و امنیت این مردم تأمین نمی‌شود مگر در نا امنی و ویرانی آن بخش از دنیا و آن گروه از ملت‌ها که به پای آزادی و استقلالشان می‌ایستند و نمی‌خواهند ذخایر کشورشان را به مثنی دزدان دریایی، چپاولگران صحرایی و لاشخورهای هوایی بفروشند ...



به روزگاری که دنیا در وحشت و نگرانی غوطه می‌خورد و در چنگ چنگال داران له می‌شود، سیاست هراساندن و ترساندن مردم امریکا از سوی سیاستمداران نشان همچنان ادامه دارد و بنا بر تلقین و تزریق این سیاست، آبادانی و امنیت این مردم تأمین نمی‌شود مگر در نا امنی و ویرانی آن بخش از دنیا و آن گروه از ملت‌ها که به پای آزادی و استقلالشان می‌ایستند و نمی‌خواهند ذخایر کشورشان را به مثنی دزدان دریایی، چپاولگران صحرایی و لاشخورهای هوایی بفروشند. تأمین این امنیت با تثبیت این ناامنی رابطه‌ای مستقیم دارد و هراس افکنی دولت مداران امریکا در میان مردم این کشور و هشدار هایشان از هیولایی که می‌آید و آنها را می‌خورد، در صدر سخن سخن فروشان دیگر در این زمینه است. اینست که تکرار و اصرار در هراسیدن و ترسیدن از این هیولای آدمخوار در هر صحنه سازی و در هر میکروفون بازی به درازای زبان و دریدگی دهان و تهدید سیخ و سنبه انگشتان شنیده، خوانده و دیده می‌شود و این همان حربه ایست که می‌توان به بهانه آن به حریم دیگران تجاوز کرد و مردمش را خام خام خورد و ذخایر و دارائیش را بام بام برد و اینچنین، صلح و صلاح امنیت مردم امریکا را به امان مصلحین مسلح سپرد.

هراساندن مردم امریکا از انواع هیولا کار کارزار دیروز و امروز نیست. به برآورد رویدادهای دور و نزدیک بخصوص با بدبیباری و آشفته حالی امروز آقای بوش و برگزیدگانش که دمامد جا عوض می‌کنند*، امریکایی‌ها همیشه باید از چیزی و از کسی بترسند تا امنیتشان در امان بماند. از چیزی و از کسی بترسند که در هیچ زمینه قدرت نمایی و زور آزمایی در حد و هم پایه کشورشان نیست جز اینکه سرزمین هر کس آن چیز گرانهایی است که آن کس نمی‌خواهد بیگانگان بر آن بنازند و با ذخایر زیر زمین، فراز کوه و سطح دشت و بیابانش نرد عشق ببازند و آنها که خلاف این کردند و امنیت آزادی و استقلال کشورشان را به امان جهانخواران امنیت باز و معرکه ساز سپردند چارپایانی بودند که مرتع سبزخانه را با علفه آخر بیگانه معامله کردند. که شرمشان باد و هرای و داد که هنوز هم می‌فروشند و بفروشند که غیرت و شرف و جوی شرم و آزر به همه کس ارزانی نشده است و ذات آلوده و پوزه به موزه سوده تا بوده آلوده بوده.

روزی بود که مردم امریکا، در گیر و دار زندگی روز به روز و افساط ماه به ماهشان به تأکید و تبلیغ سیاستمداران در آستین سرمایه دارانشان، باید از کمونیست و کمونیزم بترسند. مردمی، که با رسیدن به سن و رشد قانونی اعتبار زندگیشان در کارت اعتبار و سبک سنگین کردن افساطشان خلاصه می‌شود. این مردم باید از کمونیزم بترسند و اگر نترسند معلوم نیست کدام موهبت مسیحایی را از دست خواهند داد. برای اینکه هیولای کمونیزم این مردم را نخورد و کارت اعتبارشان از اعتبار نیفتد باید ایست و ایزم دیگری را از بعد زمان به زمین کشید و به جانش در انداخت و به پرواری و پرورش تروریست و تروریزم همت گماشت غافل از اینکه این ازدهای از قعر زمین و قهقرای زمان برآمده پرورنده خود را هم درکام در می‌کشد و فرمان نمی‌برد. پس به بهانه دریدن و دراندن این ازدهای دست آموز و بلائی امنیت گرفتاران معاش روز، باید مردم امریکا، باز از چیزی و از کسی بترسند تا بتوان کمر افغانستان را شکست و مردم بی‌گناهی را به دم توپ و تانک بست.

برای تداوم ترکانازی و تفتنگ بازی، نباید به مردم امریکا فرصت داد تا به حقایق وقایع ببینند و همچنان باید از کسی و از چیزی بترسند. پس کمر شکسته افغانستان را می‌توان به سر فرو ننشسته عراق پیوند زد و با بهانه‌جویی‌های ناهموار و کشتار دور از شمار، به تخریب و تصرف شتافت و هویت ریز و درشتش را در آتش کشید و جهانخواری و مردم آزاری را با معرکه‌های دیگر اینچنین ادامه داد زیرا که امنیت مردم امریکا تأمین نمی‌شود مگر به دست اندازی و مستعمره سازی آب و خاک دیگران و تصاحب دار و ندارشان.

خوب، پیوند سر فرو ننشسته عراق به کمر شکسته افغانستان جوش نخورده است و تعفن جراحش مردم امریکا را به مواخذه جراح قلابی کشانده. این هوشیاری و این اعتراض‌ها باب طبع دولتمردان نیست پس برای میراندن این مجروح آلوده به چرک و خون و گریزانندن جراح متجاوز از اتاق عمل و از یاد پراندن اینهمه دروغ و دغل باید هوش و حواس مردم را در معرکه دیگری مشغول داشت و باز باید مردم امریکا از کسی و از چیزی بترسند تا روزگار در هم ریخته عراق از ذهن و زبان دور و اجساد در خاک و خون غلنیده امریکایی و عراقی گور به گور شود. این بار آن کس احمدی نژاد و اسباب بازی اتمیش است که، بازیگران جهانخوار، ریز و درشتش را با سخاوت و گشاده دستی بر سر هر آنکه سر برآورده ریخته‌اند و می‌ریزند و خواهند ریخت و امنیت مردم امریکا هم باید بهانه این‌گشاده دستی‌ها و این جنایت‌ها باشد.

در زنگ تفریح هریک از این ایزم‌ها و ایست‌ها نیز برای سرگرمی و دل مشغولی مردم و باز برای اینکه خوف در جان نشسته گسسته نشود، در رسانه‌های تصویری و صوتی نگون بخت به اعتیاد و به فلاکت درکشیده‌ای را می‌بینیم که در تارهای عنکبوت وار پلیس‌گرفتار آمده در بزرگراهی به درازای دراز دستی دولتمندانش نفس زنان و بُریده از جان با پریدن از سقف این ماشین به سطح آن ماشین و هراساندن و کوچاندن سرنشینانش سرگردان و گریزان است و این دویدن و دواندن ساعت‌ها و ساعت‌ها و ساعت‌ها دوام دارد و دوباره و سه باره نمایانندش نیز همچنین. زیرا با هر نفسی که بر می‌آید و با هر نفسی که فرو می‌رود، مردم امریکا باید از کسی و چیزی بترسند.

با اینچنین موش و گربه بازی و تا بدین حد پشت هم اندازی، این سوال پیش می‌آید که آیا آقای جرج بوش رئیس جمهور وقت و دار و دسته‌اش ملت امریکا را تا این حد نا آگاه و نا بالغ می‌دانند؟

ونکوور، هشتم می ۲۰۰۶

* داستان آخرین روزهای سرنگونی حکومت شاه نگون بخت است که مردم فریاد می‌زدند ما شاه نمی‌خواهیم نخست وزیر عوض می‌شد. در پس‌آمدش هم مردم می‌گویند ما خلیفه نمی‌خواهیم عمامه دولا پهن می‌پیچد. اینجا هم دنیا برای می‌زند مردم را نگش وزیر و رئیس جابجا می‌شود و اینچنین در کشتارگاه می‌کشیم تا بمانم، اولی می‌کشند تا سلطنت براند. دومی می‌کشند تا خلافت بتواند و سومی هم می‌کشند، تا هر دو را به گاو هایش بخوراند و فریه بماند.

منیر طه